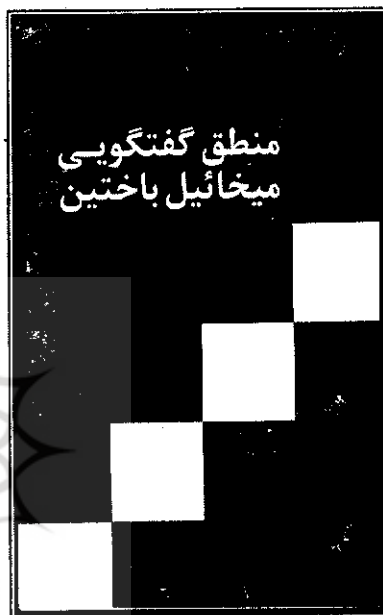


### مقدمه

نوشتن درباره میخائیل باختین (نوامبر ۱۸۹۵ - مارس ۱۹۷۵) کار آسانی نیست. چراکه وی در دوران حیات فکری طولانی‌اش توانست میان ادبیات، فلسفه، علوم اجتماعی، مطالعات فرهنگی، زبان‌شناسی و تاریخ پیوند شگرف و بدیعی برقرار کند. البته بیان این ارتباط‌های پیچیده در خارج از چارچوب یک مقاله قرار می‌گیرد و خوانندگان گرامی می‌توانند برای کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه، به آثاری که در این زمینه انتشار یافته - و شاید اثر مورد بررسی مقاله حاضر بهترین آنها در زبان فارسی باشد - مراجعه کنند.

اما دشواری سخن گفتن درباره باختین به این امر محدود نمی‌شود و دلیل مهمتری دارد. این امر به سبک وی مربوط می‌شود. سبک نگارش و استدلال وی به گونه‌ای بود که در آن هیچ قطعیت و تمام‌شدگی مشاهده نمی‌شود. انسان به یاد برخی همپرسه‌های سقراطی در آثار افلاطون می‌افتد. صحنه‌هایی که در آنها مجلس



معرفی و نقد کتاب :

### منطق گفت‌وگویی میخائیل باختین

تزو تان تودوروف (۱۳۷۷)، منطق گفت‌وگویی میخائیل باختین، ترجمه داریوش کریمی، تهران، نشر مرکز، ۲۲۳ ص.

در هگلیانیسم، نخستین اصل را "کلیت" تشکیل می‌دهد و جزء در ارتباط با کل تعریف می‌شود و بدین ترتیب، سلسله مراتب صوری شکل می‌گیرد. همین طرز تفکر موجب گردید که هگل و پیروان (چپ و راست) وی همواره به دنبال کلیت بخشیدن به امور انسانی باشند. در نتیجه، تاریخ به‌عنوان یک کل در نظر گرفته شد و هگلیون درصدد یافتن منطق واحدی برای بسط تاریخی برآمدند و نگرش کل نگرانه‌ای را برای تبیین جامعه و فرهنگ ارائه کردند. باختین از چنین روش‌شناسی که بر نظریه‌پردازی صرف<sup>۳</sup> مبتنی بود، انتقاد کرد. زیرا در چنین دیدگاهی یک اصل انتزاعی پذیرفته می‌شود و سپس راهنمای بحث قرار می‌گیرد. باختین در آثار خود عمداً این کلیت‌های ساخته شده را می‌شکند و مرزهای زبان را فراتر می‌برد.

در آثار وی، ما با یک کلیت ساخته شده که باید به‌عنوان یک موضوع شناسایی به تصرف در آید، مواجه نیستیم. برعکس، طبق روش باختینی، کلیت‌ها باید نقد و شکسته شوند.

بحث و گفت‌وگو برپا می‌شود و طرفین هرکدام آزادانه و بدون هیچ محظوری نظراتشان را مطرح می‌کنند و با آسودگی خاطر، منتظر شنیدن جواب می‌مانند و حتی گاه از بیان نظرات متناقض ابایی ندارند. بر این قبیل آثار، منطلق واحدی حاکم نیست و متن حالت چند آوایی<sup>۱</sup> داشته، یکپارچه نیست و صداهاى مختلف از آن به گوش می‌رسد. باختین هوادار چنین روشی در نوشتن و اندیشیدن بود. شیوه‌ای که از حاکمیت تک منطقی بودن ظفره می‌رود و بیش از آنکه به دنبال غلبه یک معنای خاص باشد، ایده تکرر بیانی را تبلیغ می‌کند. طبعاً استفاده از چنین زبانی برای صحبت کردن از باختین کاری سخت دشوار است و کشف همه صداهاى گوناگون و چندگانه موجود در نوشته‌های وی، کار چندان آسانی نیست.

از این حیث، باختین را می‌توان در نقطه مقابل هگل قرار داد. برخلاف هگل، وی اصلاً نمی‌خواست که دیدگاه‌هایش درباره منطبق گفت‌وگویی<sup>۲</sup> شکل نظام‌مند پیدا کند.

1- Polyphony

2- Dialog

3- Theoricism

تحقیق دربارهٔ مسأله "دیگری" تشکیل داد. در این دوره، کتابهایی همچون "فتح آمریکا"، "اخلاقیات تاریخ"، "ما و دیگران" و "در برابر حدنهایی" را منتشر کرد. به‌طور کلی، تزوتان تودوروف در کنار افرادی چون کلود لوی اشتراوس، ژاک لاکان، رولان بارت، ژولیا کریستوا، گره‌ماس، ژرار ژنت و کریستیان متر جنیش ساختارگرایی را به اوج خود رساند. از تودوروف در سال ۱۳۷۹ کتاب "بوطیقای ساختارگرا" با برگردان آقای محمد نبوی به فارسی منتشر شده است.

### معرفی اجمالی کتاب

تزوتان تودوروف، کتاب "منطق گفت‌وگویی باختین" را در هفت فصل تنظیم کرده است.

**فصل نخست** به زندگینامه باختین اختصاص دارد. گنجاندن این فصل در کتاب کمک زیادی به خوانندهٔ ایرانی در شناخت وقایع زندگی وی نمی‌کند. در این فصل عمدتاً به مطالبی دربارهٔ انتشار برخی آثار باختین توسط همکاران وی به نام خود آنها اشاره می‌شود و فقط چهار صفحه (۲۰-۱۷)

مسأله اساسی این است که این زوند کلیت‌زدایی، صرفاً در چارچوب گفت‌وگو صورت می‌گیرد و همین موضوع، گفت‌وگو را به یکی از مؤلفه‌های اصلی در آثار باختین تبدیل کرده است.

### معرفی نویسنده

تزوتان تودوروف در سال ۱۹۳۹ در صوفیه، پایتخت بلغارستان به دنیا آمد و در سال ۱۹۶۳ به فرانسه رفت. در آن زمان ۲۴ سال داشت و تحصیلاتش را تازه تمام کرده بود و دو سال در کشورش به‌عنوان معلم و پژوهشگر کار کرده بود. اما در فرانسه زندگی وی کاملاً تغییر پیدا کرد و به صورت دیگری در آمد. پیوند وی با سرزمین مادری‌اش سال‌ها قطع بود، ولی در سال‌های اخیر به‌طور مرتب هر سال به بلغارستان سفر می‌کند.

به‌طور کلی، فعالیت‌های تحقیقاتی تودوروف در فرانسه را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد. در دورهٔ نخست بیشتر به کار نقد نظریه‌های ادبی و نشانه‌شناسی پرداخت و با ژرار ژنت مجلهٔ "پوئتیک" را اداره کرد. در دورهٔ بعد، موضوع اصلی مطالعات وی را

ارتباط پیچیده باختین با صورت‌گرایی روشی توجه می‌شود و نشان داده می‌شود که چگونه وی ضمن تأکید بر مقوله صورت، از مقوله محتوا نیز غافل نمی‌ماند.

### فصل چهارم، به بحث "گفتار"

اختصاص دارد. بساختین ساختار معناشناختی گفتار را بررسی می‌کند و زمینه اظهار و نقش افق مکانی مشترک و دانش مشترک از موقعیت موجود و فهم آن و ارزیابی مشترک از موقعیت را نشان می‌دهد. گفتار نیز از نظر باختین زمینه کاملاً اجتماعی دارد و در فرایند بین دو فرد اجتماعی ساخته می‌شود. در همین فصل، باختین مطالبی را درباره الگوسوی ارتباط کلامی بیان می‌کند و مسأله چندگونگی گفتار را مطرح می‌سازد و به موضوع لایه‌بندی زبان به گفتمان‌های متفاوت می‌پردازد، مبانی اجتماعی این پدیده را توضیح می‌دهد.

در فصل پنجم، مسأله بینامتن مطرح می‌شود. باختین میان گفت‌وگو و بینامتن رابطه می‌دید. در فصل حاضر، رابطه بینامتن با نثر و شعر، تک‌گویی و انواع آثار ادبی بررسی شده است.

به زندگی باختین اختصاص یافته است. این طرز عمل نویسنده کتاب قابل انتقاد است؛ زیرا ارتباط نزدیکی میان سرگذشت وی و افکارش وجود دارد و شناخت آن، به درک او کمک می‌کند.

### فصل دوم کتاب، به دیدگاه

معرفت‌شناسانه باختین اختصاص دارد. باختین از جمله کسانی است که درباره تفاوت علوم طبیعی و علوم انسانی تحقیق کرده‌اند و قائل به تمایز بنیادی این دو هستند. باختین عمده‌ترین تفاوت‌های موجود میان علوم انسانی و علوم طبیعی را در عرصه تفاوت در موضوع‌شناسی (ابژه) و تفاوت در روش می‌داند و رابطه اینها را با مباحث زبانشناختی نشان می‌دهد.

### فصل سوم کتاب، به دو موضوع

مورد علاقه باختین یعنی رابطه فرد و اجتماع و رابطه صورت و محتوا می‌پردازد. در این بخش، نگرش جامعه‌گرایانه باختین و دیدگاه وی درباره نقش اجتماع در شکل‌گیری فرد و عامل اجتماعی به عنوان نقطه عزیمت ضروری در روان‌شناسی، زبان‌شناسی و مطالعات ادبی مورد بحث قرار گرفته و در زمینه رابطه صورت و محتوا، به

سوی تنوع و جدایی مشاهده می‌شود. باختین به دلایل زبانی، از دیدگاه دوم جانبداری می‌کند و براساس آن به ایجاد و توسعه آن‌چه می‌توان «بوطیقای گفتار» نامید، دست می‌زند (ص ۱۰).

اصولاً همان‌طور که تودوروف اشاره می‌کند، منطق گفت‌وگویی (دیالوجی) خارج از رابطه‌اش با زبان غیرقابل تصور است. انسان در چارچوب زبان به جهان معنا می‌بخشد و از این طریق جهان را به یک متن تبدیل می‌کند و سعی می‌کند که بدین وسیله به جهان نظم دهد و آن را از آشفتگی در آورد. اما این روند بی‌پایان است و همواره معانی جدیدی خلق می‌شوند که رسم و راه زندگی را به شکل خاص خود تعبیر و توجیه و تفسیر می‌کنند. بنابراین رسیدن به وحدت در زبان از دیدگاه باختین ممکن نیست. از این لحاظ، وی از دیدگاه هگلی در مورد رسیدن به مرحله بالاتر خودآگاهی در آینده انتقاد می‌کند و جهان را مشتمل بر معانی رقیبی می‌داند که تقلیل ناپذیرند و اثر و رد آنها در زبان باقی می‌ماند.

در فصل ششم، تاریخ ادبیات و انواع ادبی بر مبنای نظریه بینامتن به نحو جامع‌تری تحلیل می‌شود.

و سرانجام فصل هفتم، نگاه فلسفی باختین به انسان را می‌کاود. به عقیده تودوروف، انسان‌شناسی فلسفی باختین بر اصل دیگربودگی انسان استوار است. این فصل، درواقع چکیده بخش‌های قبلی و نتیجه‌گیری‌های کلی درباره روح و روان انسان و رابطه آن با خلاقیت هنری را شامل می‌شود.

### مسئله زبان

تودوروف در کتاب «منطق گفت‌وگویی میخائیل باختین» به مسأله روش‌شناسی باختین در علوم انسانی می‌پردازد و دیدگاه‌های روش‌شناسی وی را بیان می‌کند، ولی به مخالفت وی با اصل کلیت و تبعات آن برای برخی دیدگاه‌های جدید (مانند پست مدرنیسم و پسامارکسیسم) نمی‌پردازد، بلکه ترجیح می‌دهد از زاویه دیگری به قضیه بنگرد و تنوع و کثرت‌گرایی باختین را در چارچوب نظریه وی درباره زبان توضیح دهد.

در این جا نیز تمایز میان دو گرایش یکی به سوی وحدت و دیگری به

می‌داند، زیرا که برخاسته از تنوع اجتماعی است (ص ۱۱۷).

باختین از این تنوع زبانی و ضرورت حفظ آن دفاع می‌کند و از محدود شدن تنوع سخن‌ها بنا بر خواست قدرتمندان ناخرسند است. وی از نفوذ نیروهای اجتماعی تمرکزگرا بر زبان می‌گوید و اینکه چگونه اجبارهایی از این نوع، قیودی را برای چندگونگی راستین پدید می‌آورد (ص ۱۱۷). در مقابل، وی هوادار چنان متنی است که زاینده آزادی و خودآینسی و مخالف یکپارچه‌سازی ایدئولوژیک باشد. این طرز تلقی وی با دیدگاهش در مورد چندآوایی بودن، پیوند تنگاتنگ دارد.

### گریزناپذیری منطق گفت‌وگویی

باختین با موضوع سیاسی خاصی به سراغ مسأله زبان می‌رود و آن را در ارتباط با مسأله گفت‌وگو مطرح می‌کند. در این خصوص، وی زمینه اجتماعی را در نظر دارد و می‌خواهد گوناگونی صداها را در جامعه تقویت کند. وی در گذر زمان، هرچه بیشتر بر چندآوایی بودن تأکید می‌کند، به همان نسبت نظراتش آزادمنشانه‌تر می‌شود. در این زمینه، بر عنصر گفت‌وگو تأکید

کن هیرشکوپ پدیده چندگویی<sup>۱</sup> را نمونه بارز این تنوع زبانی می‌داند که در قالب آن و براساس "قشربندی داخلی" درون هر زبان، چندگانگی اسلوب‌های زبانی و لهجه‌ها و طرز صحبت کردن‌های اصناف و طبقات مختلف جامعه شکل می‌گیرد (Hirschkop, 1999: 22).

یکی از ویژگی‌های نظریه باختین آن است که ساختن معنا در زبان را در چارچوب گفت‌وگو میسر می‌داند. کتاب تودوروف عمدتاً برای توضیح این موضوع به رشته تحریر در آمده است. او می‌کوشد نقش فاعل شناسا (سوژه) را تقویت کند؛ فاعلی که در امور تأمل و تکلم می‌کند. اما چنین اصراری بر مفهوم "شخص" نباید به معنای دفاع روانشناختی تلقی شود (ص ۴۵). خواهیم دید که اندیشه باختین بیش از هر چیز نه "من" بلکه "من در رابطه با دیگری" را در نظر دارد. بنابراین، دیگری در سخن من حضور دارد و کلام بدون توجه به دیگری نمی‌تواند منعقد شود. به‌طور کلی، باختین قائل به چندگونگی کلامی است و آن را امری طبیعی

بینامتن در آثار باختین به چشم نمی‌خورد و نخستین بار توسط ژولیا کریستوا (هم‌وطن تودوروف و مهاجر بلغاری ساکن پاریس) برای شرح آثار باختین به کار گرفته شد. به عقیده تودوروف، اصطلاح "بینامتن" دایره شمول بیشتری از اصطلاح "منطق گفت‌وگویی" دارد. زیرا صفت گفت‌وگویی برای اشاره به موارد خاصی از بینامتنی از قبیل تبادل پاسخ توسط هم‌سخنان و یا درک باختین از شخصیت انسانی به کار گرفته می‌شود (ص ۱۲۱). درحالی‌که بینامتنی به گفتمان<sup>۱</sup> تعلق دارد و نه به زبان و بنابراین در قلمرو فرا‌زبان‌شناسی - و نه زبان‌شناسی - قرار می‌گیرد. با این حال، تودوروف اذعان دارد که همه مناسبات بین گفتارها<sup>۲</sup> ضرورتاً بینامتنی نیستند (ص ۱۲۲).

به هر حال، باختین مدعی است که هیچ گفتمانی تهی از وجهی بینامتنی نیست (ص ۱۲۴) و از همان ابتدا معتقد بود که هر گفتمانی از وجود حداقل دو عامل حکایت می‌کند و بنابراین به‌طور بالقوه، جنبه گفت‌وگویی دارد. پس بین

می‌شود. باختین بر حضور فراگیر سویه بینامتنی در سخن کاملاً آگاه است و بین تقابل‌سازی گفت‌وگویی و تک‌گویی<sup>۱</sup> به اولی اصالت می‌دهد. وی به هنگام بحث درباره منطق گفت‌وگویی، به نوعی بینامتن<sup>۲</sup> نظر دارد. "بینامتن" عبارت از مناسباتی است که بین سخن غیر و سخن من برقرار می‌شود. بینامتن از یک زبان خاص فراتر می‌رود و در عرصه فرا‌زبانی<sup>۳</sup> قرار می‌گیرد. در عرصه ادبیات، وجود مقوله بینامتن موجب می‌شود که در هر متن، گوینده‌های مختلفی یافت شود. (۱)

به هنگام صحبت درباره بینامتن، تک‌گویی کم‌رنگ می‌شود و مناسبات گفت‌وگویی بسیار شاخص و متمایز می‌گردد و قابل تقلیل به مناسبات منطقی و روانشناختی و روابط منطقی نخواهد بود؛ بلکه نوعی مناسبات معناسناختی جدید جای آن را می‌گیرد. تودوروف به درستی بر این موضوع تأکید می‌گذارد و فصل پنجم کتاب خود را به آن اختصاص می‌دهد. مفهوم

#### 1- Monologic

#### 2- Intertextuality

#### 3- Meta Linguistic

#### 4- Discourse

#### 5- Utterance

به صورت یک کل ببینیم. وجود غیر برای آنکه ما - حتی به طور موقت - به مفهومی از خویشتن دست یابیم، ضروری است (ص ۱۸۰). "من" با آشکار نمودن خود بر "غیر" و از طریق شخص او است که به خودآگاهی دست می‌یابیم و خودم می‌شوم. مهمترین کنش‌ها، آنها که بنیان خودآگاهی ما را تشکیل می‌دهند، تنها در رابطه با خودآگاهی "دیگری" تعیین پیدا می‌کند. بدین ترتیب، زندگی بدون گفت‌وگو با دیگری معنا ندارد و فرد نیمه خود را از دست می‌دهد.

در گذشته نیز فیلسوفان سیاسی اجتماع‌گرا، بر ضرورت اجتماعی بودن انسان تأکید کرده بودند و انسان را موجودی اجتماعی تصور می‌کردند و کسانی مانند ارسطو، حتی انسان را به طور طبیعی جزء جامعه سیاسی می‌دانستند. باختین از این زاویه به قضیه نگاه نمی‌کند؛ بلکه در کنار هم بودن و با هم گفت‌وگو کردن را در نظر دارد. این امر به مراتب از مفهوم صرفاً اجتماعی بودن فراتر می‌رود.

### سیاست و کارناوال

اساس نگرش دمکراتیک باختین را می‌توان در نقشی مشاهده کرد که برای

گفت‌وگو و شناخت نمی‌توان فاصله انداخت. او جزء معدود متفکرین معاصر است که چنین جایگاهی را برای گفت‌وگو کردن قائل می‌شود. در واقع، گفتار، بیان فردیت تقلیدناپذیر مؤلف نیست (ص ۱۲۳). حتی به طور مثال، در یک اثر ادبی، وجود بینامتن موجب می‌شود که در هر متن گورنده‌های مختلف یافت شود. بنابراین نباید متن را فقط حاوی یک رشته روابط منطقی ساده و همسو بدانیم. در یک متن واحد، صداهای گوناگون به هم می‌رسند و در نهایت، هر سخن به سخن غیر برخورد می‌کند و ناگزیر از ورود به عمل متقابل با آن است. هر اثر، مشتمل بر تماس‌های پیشین و کاربردهای قبلی است. نمی‌توان این پیشینه‌های تماس و برخورد را نادیده گرفت و حذف کرد.

تأکید باختین بر ضرورت بینامتن به گونه‌ای است که در نهایت، به این نتیجه می‌رسد که برای شناخت خویشتن، به غیر نیاز داریم. این عقیده، انسان‌شناسی فلسفی وی را می‌سازد و بر "دیگر بودگی" انسان متمرکز است. به عبارتی، باختین این نکته را مطرح می‌کند که ما هرگز نمی‌توانیم خود را



عرصه ادبیات و فرهنگ محدود کند؛ اما این خط مشی به معنای آن نیست که آثار وی غیرسیاسی است. باختین بارها در آثارش به این نکته اشاره کرده که گفتمان‌ها را باید در چارچوب زمانی و مکانی بررسی کرد. این شامل رویکرد سیاسی وی می‌شود. به‌طور مثال، این گفته وی که منطق گفت‌وگویی (دیالوژی) همواره بیش از یک معنا را شامل می‌شود و زبان را گریز از ایفای نقش در جهانی نیست که در آن به‌طور بی‌پایان معناسازی صورت می‌گیرد، با توجه به اوضاع سیاسی شوروی پیامدهای سیاسی بسیاری داشت. با وجود این، باختین حاضر به بیان صریح این مطالب و تعمیم نظریه‌های خود به عالم سیاست نشد.

این رویکرد دو پهلوی باعث شده که اکثر منتقدین و شارحین باختین، جنبه‌های سیاسی آثاری وی را نادیده انگارند. کتاب تزوتان تودوروف نیز از این سهو برکنار نمانده است. تودوروف برخوردی غیرسیاسی با نظرات باختین دارد و به دلالت‌های سیاسی آنها هیچ اشاره‌ای نمی‌کند؛ درحالی‌که به عقیده نگارنده، حتی لازم بود که فصل جداگانه‌ای به دیدگاه‌های سیاسی این

گفت‌وگو در ساختن شناخت آدمی قائل است. این گرایش به نحو غیرمستقیم سویه سیاسی آثار باختین را تقویت می‌کند.

باختین در شرایط خاصی قلم به دست گرفته بود. ابتدای فعالیت‌های فکری وی، مصادف با پایان یافتن بحث‌های روشنفکری بعد از انقلاب اکتبر و استقرار حکومت خودکامه استالین بود. استالینسم به مثابه یک ایدئولوژی تمرکزگرا، نسبت به اصل گفت‌وگو و چندآوایی بودن مشکوک بود. اگرچه برخورد باختین با حکومت شوروی عافیت‌طلبانه و از روی حزم و احتیاط بود و به همین خاطر توانست سرانجام با تمهیدات بسیار از چنگ تصفیه‌های استالینی بگریزد و جان بدر برد، ولی این مألاندیشی به دورویی و خیانت وی به آرمان‌هایش نینجامید. برعکس، زبانی پیچیده‌گویی اتخاذ کرد و به نحوی تلویحی و بین‌سطوری به بیان نظرات خود ادامه داد.

این منش و شیوه عمل، خواه‌ناخواه باعث شد که باختین نتواند به صراحت دیدگاه‌هایش را بیان کند. فضای سیاسی سنگین جامعه شوروی، باختین را وادار کرد که بعد سیاسی نظریه‌اش را پنهان نگاه دارد و مباحث خود را به

مفهوم کارناوال مشاهده کرد. میان نقد، منطق گفت‌وگویی و کارناوال پیوند ناگسستنی وجود دارد. به عبارتی، باختین صرفاً بر اهمیت گفت‌وگو تأکید ندارد، بلکه ضرورت آزادی انتقاد را مطرح می‌کند. تودوروف به این جنبه مهم از اندیشه‌های این متفکر روس توجه نمی‌کند.

باختین در چارچوب مفهوم کارناوال، منطق گفت‌وگویی را مبنایی برای پذیرش انتقاد قرار می‌دهد؛ اینکه فرد سخت‌ترین سرزنش‌ها را با خوشرویی بپذیرد. جالب اینجاست که باختین خاستگاه و عاملان این انتقادگری را نه در حوزه قدرت سیاسی، بلکه در بطن جامعه جست‌وجو می‌کند و فرهنگ آن را در عرصه فرهنگ عمومی جامعه می‌یابد. بدین ترتیب، باختین عرصه گفت‌وگو را نخست از حوزه قدرت سیاسی و نهادهای وابسته به آن خارج و عموم را در آن شریک می‌کند و سپس طیف صاحبان حق انتقاد را گسترش می‌دهد. این تأکید بر نقش انتقادی عامه مردم، شبهه پوپولیستی بودن افکار باختین را تقویت می‌کند.

همان‌طور که جان لچت اشاره می‌کند، منطق کارناوال یک منطق دو

نویسنده روس اختصاص داده می‌شد و به‌خصوص رابطه مفهوم کارناوال با اعتقادات سیاسی وی توضیح داده می‌شد. جالب اینجاست که علاقمندی تودوروف به باختین و تلاش وی برای معرفی وی به جهانیان خود دلیل سیاسی دارد.

تودوروف مهاجری از یک کشور سوسیالیستی اروپای شرقی یعنی بلغارستان بود و با احوالات باختین کاملاً آشنایی داشت و آن را از نزدیک حس کرده بود. تودوروف در مصاحبه‌ای با رامین جهاننگلو نشان می‌دهد که با تعبیرهای باختین در مورد "تنزل زبان" به معنای فراموش شدن فوری معنای کلمات بر زبان آورده شده و نیز سلطه سیاست رسمی بر فضای عمومی، کاملاً آشناست و از جداسازی میان نقاب حرف‌ها و واقعیست رفتارها کاملاً آگاه است (جهاننگلو، ۱۳۷۷: ۹۳). با این حال احتمالاً وی به عمد از بسط دادن این جنبه از آثار باختین خودداری می‌کند. به نظر می‌رسد غیرسیاسی کردن منطق گفت‌وگویی، معنای آن را محدود می‌کند.

اوج سیاست‌گرایی در آثار باختین و گرایش وی به نقادی را می‌توان در

تأکید باختین بر چند آوایی بودن کثرت، کلیت‌زدایی، تأکید بر فرهنگ عامیانه ناهمگن، جدایی افکندن میان فرهنگ رسمی و جدی و فرهنگ غیررسمی و برجسته کردن نقش دومی و عمده کردن سهم گفت‌وگو در ساختن شناخت فرد و در نهایت، نقادی‌های وی از مکتب‌های ساختارگرا، فرمالیسم، هگل‌گرایی و عینیت در علوم اجتماعی، همگی با افکار پست مدرنیستی کاملاً جور در می‌آید. به همین خاطر معمولاً از او به‌عنوان یکی از سرچشمه‌های فکری پست مدرنیسم نام برده می‌شود. اما تودوروف اصلاً به این جهت‌گیری آثار باختین اشاره نمی‌کند. شاید بهتر بود که او فصلی را به ارتباط فکری باختین با این مکتب‌های معاصر اختصاص می‌داد. در این صورت بهتر می‌توانستیم درباره تأثیرات و پیوندهای فکری باختین با برخی جریان‌های فلسفی معاصر آگاهی پیدا کنیم و با نقد باختین از این مکتب‌ها آشنا شویم.

با این همه، برخی جنبه‌های نظریه باختین، از گرایش‌های پست مدرن فاصله می‌گیرد و نوعی جامعه‌گرایی بر آن حاکم می‌شود. باختین از همان ابتدا، مکتب‌ها و جریان‌های فکری که بر

سویه است (لچت، ۱۳۷۷: ۱۸) که مهمترین ویژگی آن، خندیدن می‌باشد. این خنده برای تمسخر و هجو نیست و جنبه ویرانگر ندارد، بلکه سازنده است. به‌علاوه، سویه‌های انتقاد مدام تغییر پیدا می‌کند. در کارناوال، تماشاگر در عین حال بازیگر نیز هست. کارناوال در عین دو سویگی‌اش، توجه را به سوی مردم و مشارکت عامه معطوف می‌کند. در کارناوال، مردم نه تنها اهمیت پیدا می‌کنند، بلکه مهمترین نقش را در جریان گفت‌وگو بر عهده می‌گیرند. مسأله‌ای که به قول باختین در فرهنگ عبوس و جسدی مجال عرض اندام پیدا نمی‌کند. در حالی که مردم با شرکت در کارناوال، در زندگی فرهنگی - سیاسی جامعه حضور عملی دارند.

باختین رویه کارناوالی را خاص جامعه مدرن و کثرت‌گرا می‌داند و آن را مایه تقویت امکانات زبان فرض کرده و به همین خاطر، از روند تاریخی ظهور جامعه نسو ستایش می‌کند. با این حال، این روزها اندیشه‌های او بیش از آنکه مورد توجه نظریه‌پردازان مدرن باشد از سوی پست مدرنیست‌ها مطرح می‌شود.

مفقود در اندیشهٔ باختین است. شاید نحوهٔ استدلال و شکل‌بندی خاص اجتماع‌گرایانه - گفتمانی وی این فقدان را پدید آورده باشد. البته باختین از تنوع و تعدد گونه‌های گفتار می‌گوید. اما به هر حال، از آن‌جا که این گفتارها از نظر زبانی جنبهٔ اجتماعی دارند، تعداد آنها محدود است.

باختین برای گفتار وجه اجتماعی قائل است و در نتیجه، تصور اینکه تنوع در گفتار امری مربوط به فرد و بنابراین نامحدود باشد، برای باختین ممکن نیست (ص ۱۱۴). به علاوه، از دیدگاه وی، لایه‌بندی زبان به گفتمان‌های متفاوت صرفاً از یک جنبهٔ فردی نشأت نمی‌گیرد. اصولاً از دیدگاه باختین معنا (یا ارتباط) به‌طور تلویحی بر اجتماعی از افراد دلالت می‌کند. مشخصاً هر فردی همواره فرد دیگری را در گفت‌وگو در نظر دارد. بنابراین، در باختین تأکید بر گفت‌وگو با نوعی اجتماع‌گرایی تلاقی پیدا می‌کند: درحالی‌که می‌توانست غیر از این باشد. تزوتان تودوروف در مؤخره کتابش به سرنوشت تراژیک باختین اشاره می‌کند. نظریه‌پرداز گفت‌وگو که صرفاً معلم یکی از مدارس حومهٔ مسکو

عامل فردی و غیراجتماعی اصرار می‌ورزند را محکوم می‌کرد و عامل اجتماعی را نقطهٔ عزیمت ضروری در روان‌شناسی، زبان‌شناسی و مطالعات ادبی قرار داد (ص ۶۵). به علاوه، این نگرش اجتماعی در مواردی بدان‌سو کشیده می‌شد که "تجربهٔ من" انکار می‌گشت و همواره دست نیافتنی باقی می‌ماند (ص ۹۱).

باختین ترجیح می‌دهد که جای خالی "من" در آثارش را با ایجاد رابطهٔ بین عناصر اجتماعی با عناصر زبان‌شناختی پر کند. به نظر می‌رسد این جنبه از تفکر باختین قابل انتقاد باشد. او سازمان اقتصادی جامعه، ارتباط اجتماعی، تأثیرات زمان و مکان، ارتباط‌گیری و فعل و انفعال‌های کلامی، گفتمان و اشکال دستور زبانی را در نظر می‌گیرد و میان همهٔ این عناصر و مفهوم گفت‌وگو و منطق گفت‌وگویی ارتباط برقرار می‌کند، ولی با این حال باز هم نمی‌تواند به آن من ناشناخته، پنهان و گریزان که تنها در عالی‌ترین و بدیع‌ترین لحظه‌های زندگی سر از گوشهٔ خلوت بیرون می‌آورد و خود را بسه دیگران می‌نمایاند، دست پیدا کند. این حلقه‌ای

به چشم نمی‌خورد. البته تودوروف، برحسب مورد، می‌کوشد که آرای باختین را با برخی الگوهای فکری معاصر مقایسه کند، ولی هیچ ضابطه نظری برای تحلیل و نقد اندیشه‌های باختین ارائه نمی‌دهد. اتخاذ این شیوه توصیفی در تحلیل، دارای مزایا و آفاتی است. مهمترین فایده این روش آن است که از این طریق افراد مبتدی و ناآشنا با نظرات باختین آسانتر به درک اجمالی از اندیشه‌های اصلی وی دست پیدا می‌کنند. به نظر می‌رسد، نویسنده در رسیدن به این مقصود موفق بوده باشد. زیرا با مراجعه مکرر به آثار باختین و نقل قول‌های مستقیم و غیرمستقیم پیاپی، توانسته است به طرز کاملاً منظم و قابل توجهی، اصول فکری وی را بیان کند.

اما درعین حال، این شیوه تحلیلی باعث شده که خواننده از دیدگاه‌های شخصی تودوروف کاملاً بی‌اطلاع باقی بماند. تودوروف چسبزی درباره برداشت‌های خودش از باختین نمی‌گوید و ترجیح می‌دهد که تفسیر کننده صرف باقی بماند. البته وی می‌توانست از این هم فراتر رود. زیرا در مورد مسأله «غیریت‌سازی» و

است، به واسطه شرایط سیاسی حاکم بر اتحاد شوروی، مجبور بود آثار خود را با نام مستعار بنویسد و کسی که فقدان پاسخ برایش بلای کامل و جهنم تام و تمام بود، هرگز پاسخ و نقدی درخصوص نوشته‌هایش دریافت نکرد (ص ۲۱۱). با این حال، می‌توان تلاش فکری باختین را در ردیف کوشش‌های فکری سایر نویسندگان و فیلسوفانی قرار داد که احساس غربت در جامعه‌شان میل به گفت‌وگو را در آنها نکشته است. در خاتمه، می‌توان به این نکته اشاره کرد که باختین یک اصلاح‌گرا بود، ولی نقطه شروع تغییر و رواج منطق گفت‌وگویی و فرهنگ گفت‌وگو را در حوزه سیاست جست‌وجو نمی‌کرد، بلکه میدان آن را زبان و فرهنگ قرار داد.

### شیوه تحلیل تودوروف

تودوروف در کتاب «منطق گفت‌وگویی میخائیل باختین» قصد ارائه تصویر نقادانه‌ای از باختین ندارد؛ بلکه صرفاً می‌کوشد اصول فکری او را توصیف کند. از این‌رو کتاب حاضر جنبه انتقادی ندارد و هیچ تحلیل مشخصی از کیفیت آرای باختین در آن

و رابطه در دست است. به علاوه، امروزه منطق گفت‌وگویی باختین جای خود را در میان منتقدین ادبی باز کرده است و به خصوص در دهه ۱۹۸۰ طرفداران زیادی داشته است.

تروتان تودوروف نیز به عنوان محققی که در زمینه نظریه ادبی و زبان‌شناسی دارای آثاری است، طبعاً باید به بررسی شیوه نقد باختینی در ادبیات علاقمند بوده باشد، اما این سوگیری موجب شده که تودوروف نسبت به سایر ابعاد نظرات باختین بی تفاوت باقی بماند.

به هر حال، باختین جزء آن گروه از اندیشمندان است که علاقه‌اش به زمینه‌های مختلف (زبان‌شناسی، فلسفه علم، جامعه‌شناسی، فرهنگ، ادبیات، تاریخ و سیاست) را بهم پیوند زده است. به صورتی که مثلاً بحث‌های وی در زمینه ادبیات، دلالت‌های کاملاً مشخص سیاسی دارد. اصولاً باختین، به دلیل شرایط خاص شوروی سابق در دوره کمونیسم، به بین‌سطوری نوشتن راغب بود. اما تروتان تودوروف نتوانسته است ابعاد پنهان سیاسی آثار وی را در این کتاب نشان دهد.

با وجود این، کتاب "منطق گفت‌وگویی میخائیل باختین" در نوع

تعریف خود توسط دیگری تحت تأثیر باختین است. تودوروف این سبک استدلال را برای توضیح فتح آمریکا به کار برده است. به هر حال، "دیگری" بودن در یک لحظه برای تودوروف اهمیت زیادی دارد. او سال‌هاست که از زادگاهش بلغارستان دور است. بدون تردید، مدت زمان طولانی زندگی در میان فرانسویان حساسیت وی را نسبت به تبعات "دیگری بودن" در میان بیگانگان تقویت کرده است. بنابراین، معضل من - دیگری و رسیدن به یک فهم مشترک، دغدغه تروتان تودوروف مهاجر نیز هست و او در برخورد با دیدگاه‌های باختین موضع‌گیری شخصی نیز دارد. ولی از اعمال این موضوع، در حد ممکن خودداری ورزیده است.

نکته دیگری که در خصوص رویکرد تودوروف به بحث باختین می‌توان ذکر کرد، اینست که عمدتاً تأکید وی در این کتاب بر جنبه‌های ادبی آثار باختین است. البته نظریه ادبی، یکی از عمده‌ترین جنبه‌های آثار این اندیشمند روس است و از باختین نوشته‌های متعددی درباره نویسندگان ادبی مانند داستایفسکی و لئوتولستوی

### یادداشت‌ها :

۱- اصولاً باختین شسروط وجود منطق گفت‌وگویی را وجود بیش از یک معنا در متن می‌داند. برای آگاهی بیشتر مراجعه شود به:

Michael Holquist (1997), *Dialogism: Bakhtin and His World*, London, Routledge, P. 41.

### منابع :

- جهانگللو، رامین (۱۳۷۷)، *نقد عقل مدرن*، جلد دوم، تهران، نشر فرزاد روز، ص ۹۳.
- لچت، جان (۱۳۷۷)، *پنج‌جاه متفکر بزرگ معاصر*، ترجمه محسن حکیمی، تهران، انتشارات خجسته، ص ۱۸.

- Hirschkop, Ken (1999), *Mikhail Bakhtin: An Aesthetic for Democracy*, Oxford, Oxford University Press, P.22.

خود اثری کاملاً قابل توجه و خواندنی است. در این کتاب اصول فکری باختین به نحو منظم و مرتبی تشریح شده و اصطلاحات و تعابیر مورد استفاده وی به دقت توصیف و ارتباط آنها با یکدیگر بیان شده است. در این مورد بخصوص باید به فصل‌های مربوط به نظریه گفتار و بینامتن اشاره کرد. ترجمه روان و سلیس آقای داریوش کریمی نیز به درک متن کمک می‌کند. با توجه به این مطالب می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که کتاب حاضر، در مجموع، جامع‌ترین نوشته‌ای است که فعلاً در زبان فارسی درباره باختین و منطق گفت‌وگویی وی موجود است.

دکتر جهانگیر معینی علمداری



پښتونستان د علومو او مطالعاتو فریښی  
پرتال جامع علوم انسانی